

قهرمان لئون تولستوی «انسان عمل» است

● ترجمه و تألیف محمدحسن مهدیان

● قهرمانهای مثبت در آثار لئون تولستوی - (بخش اول)

* نگاهی به زندگی لئون تولستوی و فعالیت‌های ادبی او

لئون تولستوی در نهم سپتامبر سال ۱۸۲۸ در يك خانواده اشرافی و در روستای یاسنایا پالیانا متولد شد. در اوان طفولیت مادرش را از دست داد (کمتر از دو سالش بود) و هنگامی که پا به نه سالگی گذاشته بود، پدرش وفات یافت، لذا تربیت او توسط اقوام دور و معلمین روسی و خارجی انجام گرفت. معلمین تولستوی سعی بر این داشتند که اخلاقیات و مفاهیم جامعه اشرافی را به او تلقیح نمایند. زیستن در میان کشاورزان و مشاهده زندگی سخت و کار طاقت فرسای آنها تولستوی را به کسب این نتیجه رهنمون شد که برتری او و جامعه‌ای که وی بدان تعلق

داشت نسبت به طبقه محروم از پایه غیر عادلانه است. تولستوی نیز مانند کنستانتین لوین Levin قهرمان رمان «آنا کارنینا» عشق به مردم محروم را از دایه‌هایی به دست آورد که به او شیر داده بودند. در سال ۱۸۴۴ تولستوی در رشته زیانهای شرقی دانشگاه کازان به تحصیل پرداخت، اما پس از چندی تغییر رشته داد و تحصیل در دانشکده حقوق همان دانشگاه را برگزید.

در سال ۱۸۴۷ پس از این که متوجه شد که تحصیلات دانشگاهی جوایگوی نیازهای او نیست، دانشگاه را ترك گفته، به زادگاه خود (یاسنایا پالیانا) عزیمت کرد، با این هدف که خود را وقف بهزیستی دهقانان نماید.



علاقه شدید تولستوی به شناخت زندگی و آگاهی یافتن از خویشش او را او دار ساخت که به تألیف آثار ادبی رو آورد.

در سال ۱۸۵۱ تولستوی به همراه برادرش که افسر ارتش بود به قفقاز رفت. او در قفقاز اولین اثر خود تحت عنوان «طفولیت» را به پایان رسانید. داستان «طفولیت» جزئی از اثر سه گانه تولستوی با نام «طفولیت، نوباوگی، جوانی» است که منعکس کننده زندگی خود نویسنده است.

پس از چندی تولستوی خود نیز حرفه نظامی گری را برگزید و در چند جنگ شرکت کرد. او در این دوره از زندگی خود آثاری از جمله «هجوم»، «قطع درختان جنگل» را به رشته تحریر درآورد. در سال ۱۸۵۴ تولستوی در جریان جنگهای سواستوپل به عنوان افسر توپخانه به خدمت مشغول بود و تا انتهای جنگ در دفاع از شهر مزبور مشارکت داشت. ثمره این دوره از زندگی او تألیف «داستانهای سواستوپل» است. در سال ۱۸۵۵ تولستوی به پترزبورگ عزیمت کرد و در زمره هیئت تحریریه مجله «ساورنیک» درآمد. او در پترزبورگ با بسیاری از شخصیت‌های علمی و ادبی مشهور آن زمان روسیه از جمله: نکراسوف، چرنیشفسکی، گانچاروف، تورگنوف و دیگران آشنا شد.

در این سالها تولستوی با مشاهده زندگی فلاکت بار کشاورزان بر این عقیده بود که می‌توان منافع مالک و دهقان را از طریق برقراری روابط سالم بین آنها تأمین نمود. او به این منظور در سال ۱۸۵۶ اثر دیگر خود تحت عنوان «صبح ملاک» را تألیف کرد. تولستوی در اثر دیگر خود با نام «قرآنها» (۱۸۶۲ - ۱۸۵۲) به شدت از فساد حاکم بر طبقه درباری انتقاد می‌کند.

در زمان «جنگ و صلح» (۱۸۶۹ - ۱۸۶۲) که یکی از ارزنده‌ترین رمانهای جهانی به شمار می‌رود، تولستوی تمام ابعاد زندگی آن زمان روسیه را به تصویر درآورده است.

هرچند که قانون سرواز و مملوکیته دهقان به مالک در سال ۱۸۶۱ در روسیه ملغی شد، اما آثار استعمار دهقانان توسط مالکین به گونه‌ای دیگر ادامه داشت. به همین جهت تولستوی در سال ۱۸۶۶ از سیاست مزورانه الکساندر دوم تزار روسیه به طرز بی سابقه‌ای انتقاد می‌کند.

تولستوی به بسیاری از کشورها از جمله: فرانسه، سوئیس و آلمان مسافرت کرده و با شخصیت‌های علمی و ادبی جهان آشنا شده بود.

یکی دیگر از آثار ارزنده لئون تولستوی رمان «آنا کارنینا» است که آن را می‌توان فرهنگستان زندگی سالهای ۱۸۷۰ - ۱۸۶۰ مردم روسیه محسوب داشت. تولستوی در طول زندگی خود به تدریج به مردم محروم و زحمتکش نزدیک‌تر می‌شد. این واقعیت را می‌توان از آثار او استنباط کرد.

اثر دیگری تحت عنوان «رستاخیز» مبین اتحاد کامل نویسنده با مردم محروم است. تولستوی در اوایل زندگی خود بر این عقیده بود که از طریق صلح‌آمیز می‌توان بین طبقه «ممتاز» و مردم محروم توازن برقرار نمود، لذا تغییر ساخت اجتماعی را به وسیله انقلاب

نفی می‌کرد. او بر این عقیده بود که در برابر ظلم نباید به زور متوسل شد، اما به تدریج تغییر عقیده داد و از انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه تمجید کرد.

او سرانجام برای همیشه با طبقه اشراف قطع رابطه کرد و به این منظور سحرگاه روز دهم نوامبر سال ۱۹۱۰ از یاسنایا پالیانا (املاک متعلق به خود) به همراهی دکتر ماکاویتسکی مخفیانه خارج شد، اما در بین راه به شدت مریض شد و در تاریخ ۲۰ نوامبر همان سال در منزل رییس ایستگاه راه آهن استابوو دیده از جهان فرو بست.

تولستوی در آخرین لحظات زندگی خود نمایندگان طبقه اشراف و کلیسا را به حضور نپذیرفت. او وصیت کرد که آرامگاهی فوق العاده ساده و بدون تجمل برای او در یاسنایا پالیانا احداث کنند.

لئون تولستوی حتی در جامعه امروزی شوروی نیز به عنوان یکی از بزرگترین نویسندگان آن دیار محسوب شده و آثار او در بین مردم شوروی و جهان از محبوبیت خاصی برخوردار است. تولستوی در طول حیات خویش به فرهنگ مردم خاورمیانه گرایش زیادی داشت.

او به خصوص شیفته غنای فرهنگی ایران بود، نظم فارسی، شعر و عارفان ایرانی را گرمی می‌شمرد. او هر چند نماینده‌ای بود از جامعه مرفه اشرافی اما همواره در راه خدمت به مردم محروم گام برمی‌داشت، به عبارت دیگر اشراف‌زاده‌ای بود که دهقان ساده را در ادبیات تصویر کرد.

آندره موروا، رمان نویس فرانسوی آثاری چون «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا» را بزرگترین رمانهای جهانی می‌داند.

بسیاری از نویسندگان جهان از جمله: رومن رولان، برنارد شاور، آنتول فرانس و دیگران لئون تولستوی را نویسنده‌ای خلاق برشمرده و از واقع‌گرایان او تبعیت کردند.

و.ای. لنین در مقاله خود تحت عنوان «لئون تولستوی به عنوان آئینه انقلاب روسیه» از نقش فعال او در تجزیه و تحلیل مسائل انسانی، اجتماعی، اقتصادی آن زمان روسیه تمجید کرده، اما خاطر نشان می‌سازد که تولستوی گرفتار تضادهای عقیدتی بوده است، زیرا در آثار خود از یک سو جامعه فئودالی، کلیسای رسمی و ماهیت ضدانسانی دولت روسیه تزاری را مورد نكوهش قرار داده ولی از طرف دیگر معتقد است که در برابر ظلم نباید به زور متوسل شد.

* پیشگفتار

در ادبیات دو قرن اخیر مشخص کردن انگیزه‌های داخلی کردار و رفتار انسانها نقش عمده‌ای داشته است. به همین جهت نویسندگان سیر تکاملی قهرمانهای آثار خود را توصیف و قبل از هر چیز دیدگاهها و خودآگاهی این شخصیت‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

هر چه ادبیات بیشتر به مسائل شکل خلق و خوی و جهان بینی انسان می‌پرداخت، به همان نسبت شخصیت‌های بیشتری پدیدار می‌شدند که آماده پذیرش و درک احساسات و عواطف و باورهای جدید باشند. در آثار لئون تولستوی جریان به وجود آمدن افکار و احساسات و تصمیمات انسان به طور کامل و با نهایت دقت و ظرافت منعکس شده است.

* رشد اخلاقی، کوشش در راه تزکیه نفس و حرکت پیگیر به طرف ایده آل انسانی، قهرمانان تولستوی را از «آدمهای زیادی» که محور آثار نویسندگان ماقبل تولستوی در روسیه بوده‌اند، متمایز می‌سازد.

* در آثار لئون تولستوی جریان به وجود آمدن افکار و احساسات و تصمیمات انسان به طور کامل و با نهایت دقت و ظرافت بازتاب یافته است.

* استراخوف درباره شخصیت‌های مثبت آثار تولستوی می‌نویسد: «اینها افرادی استثنایی هستند، اما افرادی استثنایی که توسط خود زندگی با تمام بوچی و بی محتوایی آن آفریده شده‌اند.

* ل. تولستوی به قهرمانهای اصلی آثار خود بهترین صفات معنوی و اخلاقی را اعطاء کرده و در قالب آنها موفق شده پدیده‌های متضاد جامعه آن زمان روسیه را به تصویر درآورد.

* قهرمانهای اصلی رمان «جنگ و صلح» به ویژه به خاطر پذیرفتن معیارهای اخلاقی طبقه اشراف که خود نیز به آن تعلق داشتند، موفق شدند به عنوان چهره‌هایی ملی شناخته شوند.

* جریان جستجوی مفهوم زندگی همیشه باعث نمی‌شد که قهرمانهای مثبت آثار ل. تولستوی در حل و فصل مسایل حیاتی تصمیمات صحیح بگیرند، زیرا اگر همه چیز در زندگی این قهرمانها درست می‌بود، در آن صورت آنها ارزش اجتماعی و معنوی خویش را از دست می‌دادند.

* ل. تولستوی با خلق هر چهره، قسمتی از خصوصیات اخلاقی - انسانی و روانی خود را در قالب او ارائه می‌دهد و به همین جهت جستجوی مفهوم زندگی که به طور مداوم باعث رنج و عذاب نویسنده بوده، به قهرمانهای آثارش انتقال پیدا کرده است.



قبلی وی بوده است. لذا وقتی که صحبت در مورد قهرمان اصلی آثار تولستوی به میان می‌آید، این موضوع را نمی‌توان به یک اثر نویسنده محدود ساخت. به عبارت دیگر مطالعه و بررسی مسأله قهرمان اصلی مستلزم مطالعه مجموعه آثار نویسنده است.

قهرمانهای اصلی در آثار تولستوی معمولاً قهرمانهای مورد علاقه نویسنده به شمار می‌روند. تولستوی با خلق هر چهره قسمتی از خصوصیات اخلاقی - انسانی و روانی خود را در قالب او ارائه می‌دهد و به همین جهت جستجوی مفهوم زندگی که به طور مداوم باعث رنج و تعب نویسنده بوده، به قهرمانهای آثار وی انتقال پیدا کرده است. مخصوصاً همین افراد بودند که به تولستوی امکان دادند تا بتواند تضادهای عمیق بافت اجتماعی زمان خویش را منعکس کند.

تصویر قهرمانهای اصلی گوناگون بوده و سرنویشت آنها نیز به یکدیگر شباهت ندارد، اما مبدا و واحدی همه آنها را با هم مرتبط می‌سازد. این مبدا و واحد در آن نهفته است که همه آنها ادامه دهنده راه بهترین قهرمانهای ادبیات جهانی به شمار می‌روند.

در بین آثار تحقیقی، کتابی که اختصاصاً به بررسی شخصیت‌های مثبت آثار سالهای ۱۸۷۰ - ۱۸۵۰ تولستوی پرداخته باشد، وجود ندارد. این مسأله فقط در بعضی منابع که به بررسی مرحله معینی از فعالیت ادبی نویسنده پرداخته‌اند، مطرح شده است.

ن. ن. استراخوف در کتاب خود تحت عنوان «مقالات انتقادی درباره ای. س. تورگنوف و ل. ن. تولستوی مایهت شخصیت‌های مثبت آثار تولستوی را چنین بیان می‌دارد:

«اینها افرادی استثنایی هستند اما افرادی استثنایی که توسط خود زندگی با تمام پوچی و بی‌محتوایی آن آفریده شده‌اند. در این افراد روح جاوید انسانیت بیدار و هجوم به طرف ایده آل آغاز شد. آنها صدای وسوسه انگیز ایده آل را شنیده و به دنبال آن روانه شدند، اما به آن ورطه‌ای افتادند که آنها را هم از خود و هم از دیگران جدا کرد»^(۱)

استراخوف خاطر نشان می‌سازد که قهرمانهای مثبت بی‌صبرانه در جستجوی ایده آل بوده که این جستجوها اکثراً منجر به یاس و ناامیدی آنها شده، اما هیچ گاه به پایان نمی‌رسند، زیرا که این افراد مایل بودند یک زندگی واقعی انسانی داشته باشند.

م. س. گرومکا نیز از جمله منتقدین ادبی قبل از انقلاب روسیه بود که آثار لئون تولستوی را مورد نقد و ارزشیابی قرار داد. اثر وی تحت عنوان «درباره ل. ن. تولستوی. نقدی بر رمان آناکارینینا» حاوی مطالبی است که باید مورد بحث قرار گیرند.

برای مثال، گرومکا، شخصیت مثبت زمان مزبور یعنی کنستانتین لوین Levin را با شخصیت خود نویسنده به طور مطلق یکسان می‌شمارد. به عقیده او «قهرمان مثبت رمان آناکارینینا کنستانتین لوین بوده و به خصوص از طریق وی ایده اجتماعی رمان بیان شده است»^(۲).

مسلماً کنستانتین لوین مانند دیگر قهرمانهای مثبت آثار تولستوی بعضی از خصوصیات نویسنده را دارا بوده، ولی نمی‌توان تکامل شخصیت‌های مثبت آثار تولستوی را با زندگی خود نویسنده، یکسان تصور کرد.

خانم ت. موتیلیووا در کتاب خود تحت عنوان «در مورد اهمیت جهانی ل. ن. تولستوی» مسأله قهرمانهای اصلی آثار تولستوی را به صورت جالبی مطرح کرده و سعی بر این دارد که به دو سؤال اصلی به شرح زیر پاسخ دهد:

«این افراد در تصویر ارائه شده از زندگی توسط تولستوی چه نقشی دارند؟ آنها در بین چهره‌های رئالیستی به وجود آمده به وسیله ادبیات کلاسیک جهانی قرن نوزده چه جایی را اشغال می‌کنند؟»^(۳)

موتیلیووا خاطر نشان می‌سازد که تولستوی به قهرمانهای اصلی آثار خود بهترین صفات معنوی و اخلاقی را اعطاء کرده و در قالب آنها موفق شده پدیده‌های متضاد جامعه آن زمان روسیه را به تصویر درآورد.

موتیلیووا نیز مانند دیگر منتقدین آثار تولستوی معتقد است که از جنبه عقیدتی ارتباط مستحکمی بین تولستوی و قهرمانهای وی وجود دارد.

زندگی قرن نوزده روسیه ذهن این افراد را به خود مشغول داشته بود. این افراد تمام نیروی خود را صرف این مسأله کردند که بدانند نقش آنها در اجتماع چیست. همین صفات وجه تمایز قهرمانهای تولستوی با قهرمانهای دیگر نویسندگان معاصری بوده است.

در کتاب خانم موتیلیووا در همین رابطه مطلب جالبی آمده است. ضمن اعلام این نظریه که بین قهرمانهای اصلی آثار تولستوی با دیگر افراد جامعه اشرافی و درباری عدم شباهت وجود دارد، وی چنین ادامه می‌دهد: «مثلاً قهرمانهای اصلی رمان «جنگ و صلح» به خصوص به خاطر عدم پذیرش معیارهای اخلاقی طبقه اشراف که خود نیز به آن تعلق داشتند، موفق شدند به عنوان چهره‌هایی ملی شناخته شوند. این مطلب در مورد اغلب قهرمانهای اصلی دیگر آثار بزرگ این نویسنده مصداق دارد. هم کنستانتین لوین از رمان «آنا کارنینا» و هم نخلودوف از «رستاخیز» دارای خصلت‌هایی بوده‌اند که آنها را با اکثر مردم روسیه و مخصوصاً با طبقه زحمتکش نزدیک می‌سازد»^(۴)

با نظریه خانم موتیلیووا که معتقد است «هریک از قهرمانهای اصلی تولستوی راقط با یک سری قید و شرط می‌توان قهرمان مثبت به شمار آورد»^(۵) نمی‌توان موافقت کرد.

به نظر اینجانب «عملکرد ضعیف» قهرمانهای اصلی نباید به عنوان یک پدیده منفی و عدم موفقیت نویسنده تلقی شوند، زیرا تولستوی چهره‌هایی برای قهرمانهای خود ابداع می‌کرد که حالت سکون نداشته، بلکه آنها همواره راه رشد و تکامل را طی می‌کردند. و همین روش یکی از خصوصیات اصلی شیوه نویسندگی وی بوده است.

جریان جستجوی مفهوم زندگی همیشه باعث آن نمی‌شد که قهرمانها در حل و فصل مسایل حیاتی تصمیمات صحیح اتخاذ کنند، زیرا اگر همه چیز در زندگی این قهرمانها درست می‌بود، در آن صورت آنها ارزش اجتماعی و معنوی خویش را از دست می‌دادند.

خانم ی. ل. لازووسکایا در کتاب خود تحت عنوان «مسئله قهرمان مثبت در رمانهای ل. ن. تولستوی -

جنگ و صلح»، «آناکارینا»، «رستاخیز»، مثبت بودن بهرمانهای آثار تولستوی را از دیدگاه پیوند آنها با زمان خویش مورد بررسی قرار می‌دهد. خانم لازووسکایا بر این عقیده است که «قهرمان مثبت» قابل از هر چیز باید قهرمان زمان خویش نامید. در این بهره بر حسب مقتضای زمان یک نوع ارتباط معین بین فرد و جامعه به وجود آمده و برای وی ارزشهای اجتماعی و اخلاقی خاص آن زمان ملاک عمل بوده است»^(۶)

خانم لازووسکایا معتقد است که این شخصیت‌ها به طور مداوم از نظر معنوی تکامل یافته و ثمره این تکامل - تضاد افکار و عقاید آنها با جامعه اشرافی است.

لازووسکایا بر این عقیده است که کنستانتین لوین رشد و تکامل معنوی ادامه دهنده راه قهرمانهای مثبت «جنگ و صلح» است. از دیدگاه لازووسکایا، اگر آندره بالکونسکی و پیر بزوخوف (قهرمانهای اصلی «جنگ و صلح») در انتقادات خود از طبقه اشراف نتوانستند ایده جامعه بدون طبقه را به خود قبولانند، اما لوین باین نتیجه می‌رسد که پیوند بین براب و رعیت به آن صورتی که در آن زمان وجود داشته نمی‌تواند دوام داشته باشد»^(۷)

خانم لازووسکایا با مقایسه هر سه رمان تولستوی یعنی «جنگ و صلح»، «آناکارینا»، «رستاخیز» چنین نتیجه می‌گیرد که از سالهای ۱۸۶۰ لغایت ۱۸۹۰ رمان «دموکرات بودن» قهرمانهای تولستوی بوده است. «دموکرات بودن» قهرمانها به خاطر آن است که آنها به مسایل کشاورزان خود توجه بیشتری مبذول می‌دارند.

باید متذکر شد که خانم لازووسکایا راجع به «دموکرات بودن» قهرمانهای تولستوی تا اندازه‌ای نالغ می‌کند زیرا هر چند که کنستانتین لوین علاقه زیادی به فشر زحمتکش جامعه داشت ولی در نهایت نتوانست از زمینهای متعلق به خویش جدا شده و آنها به دهقانان واگذار نماید.

وی یکی دیگر از شخصیت‌های رمان «جنگ و صلح» یعنی نیکلای روستوف را نیز به عنوان قهرمان مثبت قبل از کنستانتین لوین بشمار می‌آورد که با این تکریم نمی‌توان موافقت کرد، زیرا نیکلای روستوف تمام جنبه‌های مثبت، هیچ گاه قهرمان مورد علاقه تولستوی نبوده، اما لوین در زمره آنها قرار داشته، لذا چنین مقایسه‌ای صحیح نیست. اثر سه گانه تولستوی تحت عنوان «طفولیت، نوباوگی، جوانی» که بیشتر سیر زندگی خود نویسنده را تعقیب می‌کند در کتاب بی‌بلینکس مورد بررسی قرار گرفته است. او در کتاب خود تحت عنوان «در مورد آثار ل.ن. تولستوی» نویسد که در جریان تألیف این اثر سه گانه تولستوی تدریج متوجه شد که قهرمان وی باید طرز تفکر مسایل زندگی مردم زحمتکش را درک کند، بررسی چیدگی روابط بین فرد «اشرافی» با مردمان عادی و توجه به ویژگیهای زندگی مردم محروم مبنای تألیف رمان بعدی تولستوی تحت عنوان «رمان ملاک روسی» و «آنها» بوده که فکر آنها در جریان تدوین اثر قبلی یعنی همان اثر سه گانه بوجود آمده و همزمان با آن شش شدند»^(۸)

در سومین قسمت اثر سه گانه، قهرمان آن فقط در این فکر است که چه طور می‌توان بی‌عدالتی و ظلم را از زندگی مردمان حذف کرد. برای این منظور ضروری بود که خود قهرمان از نظر معنوی و اخلاقی به حد کمال برسد، ولی او نمی‌دانست که ارتقاء به چنین مرتبه‌ای تا چه حد مشکل خواهد بود. اما در عین حال برای نیکولنکای جوان برتری دانشجویان پیشرو نسبت به مردم «Comme il faut»^(۹) کاملاً محرز بود. رشد اخلاقی، کوشش در راه تزکیه نفس و حرکت پی‌گیر به طرف ایده آل انسانی، قهرمان تولستوی را از «انسانهای زاید» که محور آثار نویسندگان ماقبل تولستوی در روسیه بوده، متمایز می‌سازد.

من نظریه آقای ب. بورسوف را که اعلام می‌دارد قهرمان تولستوی «انسان عمل است»، تأیید می‌کنم. نامبرده معتقد است که «در این دوره انسانهای مترقی امکان یافتند تا به انجام عملی واقعی که تاریخ از آنها انتظار انجام آن را داشت، بپردازند، اما آنها در این راه با مشکلات فراوانی مواجه شدند»^(۱۰)

به عقیده آقای بورسوف راه قهرمان مثبت تولستوی - راهی است که به توده زحمتکش منتهی می‌شود، اما قهرمان تولستوی نمی‌تواند به طور کامل با این طبقه از مردم پیوند داشته باشد. قهرمان مثبت تولستوی نه قادر است دنیای بیگانه را طبق معیارهای خود تجدید بنا کند و نه این که می‌تواند خود را طبق آن نوع زندگی که به نظر وی ایده آل می‌نماید، دگرگون سازد.

خانم ی. پ. آندریووا در کتاب خود با عنوان «مسأله قهرمان مثبت در آثار دوره آخر لئون تولستوی سعی بر این دارد که ایده آل تولستوی را که محور آثار دوره آخر کار نویسنده بوده، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. او می‌نویسد: «مسأله قهرمان مثبت از جنبه فلسفی به عنوان دو معیار اخلاقی نیک و بدی مورد نظر نویسنده بوده است»^(۱۱)

شر و بدی از اوضاع سیاسی - اجتماعی روسیه ناشی شده، اما ایده آل از دیدگاه تولستوی در هر مرحله از رشد معنوی وی محتوای خاص خود را داشته است.

تولستوی از ابتدای طفولیت تا آخرین روزهای زندگی آرزوی به دست آوردن عصای سبز را که در دوران کودکی در ذهن او به عنوان سمبل سعادت انسانها تجلی یافته بود، هیچگاه فراموش نکرد. اما مسأله حیاتی برای تمام قهرمانهای مثبت تولستوی در این بود که مفهوم زندگی را در چه چیز و در کجا جستجو کنند. قهرمان رمان «آناکارینا» یعنی کنستانتین لوین همان طوری که خود اذعان می‌داشت، مفهوم زندگی را در تلقین با طبقه محروم پیدا کرد.

خانم آندریووا معتقد است که چهره لوین تحولی شگرف در رشد و اعتلای معنوی قهرمانهای اصلی آثار تولستوی به وجود آورده است.

خانم آندریووا نیز مانند اکثر دیگر منتقدین آثار تولستوی، کنستانتین لوین (levin) را قهرمان مثبت و اصلی رمان «آناکارینا» به شمار آورده و برای این نظر به خود دو دلیل قائل است: این دو دلیل عبارتند از: اولاً صفات انسانی و ارزشمند لوین، ثانیاً اشتیاق و افراو به تجزیه و تحلیل مسایل عمده‌ای که ذهن افراد متفکر آن زمان روسیه را به خود مشغول داشته بود.

ادامه دارد

پانویس:

۱- ن.ن. استراخوف: «مقالات انتقادی درباره ای.س. تورگنوف و ل.ن. تولستوی» - کی یف؛ سال ۱۹۰۱؛ صفحه ۱۶۸

۲- م.س. گرومکا: «درباره ل.ن. تولستوی. نقدی بر رمان آناکارینا؛ انتشارات پاسردنیک؛ مسکو؛ سال ۱۹۱۴؛ صفحه ۸

۳- ت. موتیلیووا: «در مورد اهمیت جهانی ل.ن. تولستوی - انتشارات ساوتسکی پبلسانتل؛ مسکو، سال ۱۹۵۷؛ صفحه ۳۰۷

۴- ت. موتیلیووا: «در مورد اهمیت جهانی ل.ن. تولستوی» صفحه ۳۱۱-۳۱۲

۵- ت. موتیلیووا: «در مورد اهمیت جهانی ل.ن. تولستوی» صفحه ۳۱۲

۶- ی. ل. لازووسکایا: «مسأله قهرمان مثبت در رمانهای ل.ن. تولستوی «جنگ و صلح»، «آناکارینا»، «رستاخیز» - مسکو؛ سال ۱۹۵۸؛ صفحه ۴

۷- ی. ل. لازووسکایا: «مسأله قهرمان مثبت در رمانهای ل.ن. تولستوی: «جنگ و صلح»، «آناکارینا»، «رستاخیز» - صفحه ۷

۸- یا. بلینکس: «در مورد آثار ل.ن. تولستوی: ساوتسکی پبلسانتل؛ لنینگراد؛ سال ۱۹۵۹

۹- عبارت «Comme il faut» از زبان فرانسه گرفته شده، به معنای «آن طور که لازم است» و اشاره ای است به معیارهای کاذب طبقه اشراف (مترجم)

۱۰- ب. بورسوف: «جستجوهای عقیدتی و روش خلاق» انتشارات دولتی آثار ادبی؛ مسکو؛ سال ۱۹۶۰؛ صفحه ۱۳۰

۱۱- ی. پ. آندریووا: «مسأله قهرمان مثبت در آثار دوره آخر لئون تولستوی»؛ انتشارات دانشگاه واروتز؛ سال ۱۹۶۱، صفحه ۷

